

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان محقق اصفهانی برای تصحیح نظریه صاحب فصول

فرمایش مرحوم محقق نائینی با جواب از آن را مفصل ملاحظه کردید.

در بحث «مقدمه موصله» مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه مفصل بحث کرده‌اند و محصل و ملخص آن این است که دو بیان ارائه کرده‌اند برای تصحیح نظریه صاحب فصول که این دو بیان مرحوم اصفهانی می‌تواند تکمله‌ای باشد برای آن جواب عمومی از اشکالات مرحوم نائینی.

عرض کردیم در جواب اشکالاتی که مرحوم نائینی ذکر کرده‌اند، یک جواب عمومی وجود دارد و آن این بود که اگر صاحب فصول که قائل به مقدمه موصله است، قائل شود که ایصال به ذی المقدمه، قید برای مقدمه نیست، بلکه مقصود او از مقدمه موصله این است که وجود مقدمه، ملازم و توأم با وجود ذی المقدمه باشد، اگر این را قائل باشد نه اشکال دور لازم می‌آید(نه دور من حیث الوجود نه دور من حیث الوجوب) و نه خلف و نه تسلسل.

حالا این بیان مرحوم اصفهانی را می‌توانیم بعنوان ادامه و تکمیل آن جواب عمومی ذکر کنیم.

ایشان برای تأیید نظریه صاحب فصول دو بیان صناعی و علمی دارند(نهاية الدراية 2: 138 و 139).

بیان اول: می‌فرمایند در هر موردی که یک مقدمه و ذی المقدمه‌ای در کار است، یک علت و معلولی در کار است، روشن است که غرض اصیل و اصلی به آن ذی المقدمه تعلق پیدا می‌کند. هدف از انجام مقدمات و غرض اساسی، عبارت است از خود معلول که خود ذی المقدمه باشد. آنگاه به تبع ذی المقدمه، مقدمات متعلق غرض مولا قرار می‌گیرند، منتها به یک غرض تبعی. مقدمات متعلق غرض مولا واقع می‌شوند به یک غرض تبعی. بعد همه بحث را روی این غرض تبعی آورده‌اند.

می‌فرمایند تحلیل و بررسی کنیم ببینیم این مقدمات در چه فرضی متعلق برای غرض تبعی قرار می‌گیرد؟ فرموده‌اند «إذا وقعت على ما هي عليه من اتصاف السبب بالسببية و الشرط بالشرطية و فعلية دخله في تأثير المقتضى أثره» اگر به همان نحوی که باید باشند در عالم خارج واقع شوند متوجه غرض تبعی قرار می‌گیرد. سبب اگر واقعا متصف به سببیت شود، شرط اگر واقعا متصف به شرطیت شود، در این صورت است که می‌توانیم بگوییم این سبب و شرط، متعلق برای غرض تبعی مولا واقع می‌شود.

بعد از اینکه این بیان را ذکر می‌کنند، یک نتیجه می‌گیرند و می‌فرمایند پس هر مقدمه‌ای اگر بخواهد متعلق غرض تبعی مولا واقع شود، باید متصف به وصف فعلیت باشد، تا مادامی که در مرحله بالقوه واقع شده، این مقدمه علی ما هی علیه واقع نمی‌شود و متعلق غرض مولا واقع نمی‌شود. زمانی که این مقدمه متصف به وصف فعلیت شود، متعلق برای غرض مولا واقع می‌شود.

آنگاه گفته‌اند اگر مقدمه‌ای بخواهد متصف به فعلیت شود و عنوان بالفعل پیدا کند، دو ملازم دارد، یعنی وقتی مقدمه‌ای فعلی شد، دو لازم همراه آن باید باشد، اول باید مقدمات دیگر هم متصف به فعلیت شوند، دوم خود ذی المقدمه که معلول است در عالم خارج بر این مقدمه ترتب پیدا کند. اگر مقدمه‌ای سایر مقدمات همراه آن واقع نشد، شرط بود اما سبب نبود یا سبب باشد اما شرط نباشد، شرط و سبب باشد معد نباشد، اگر هر کدام باشند و دیگری نباشد، اینجا می‌گوییم این مقدمه عنوان بالقوه دارد و دیگر متعلق برای غرض مولا واقع نمی‌شود.

مقدمه زمانی متعلق برای غرض تبعی مولا واقع می‌شود که بالفعل باشد. وقتی که بالفعل بود، دو تا لازم دارد؛ یکی اینکه مقدمات دیگر هم بالفعل حاصل شوند، دوم ذی المقدمه و معلول هم بر این مقدمات ترتب پیدا کند.

بعد در آخر می‌گویند فرق بین مقدمه موصله و غیر موصله همین است. اگر مقدمه‌ای عنوان فعلیت پیدا کرد و متعلق برای غرض تبعی مولا واقع شد، این مقدمه می‌شود موصله، اما اگر مقدمه‌ای فعلیت پیدا نکرد و در مرحله قوه باقی ماند، دیگر متعلق غرض تبعی مولا قرار نمی‌گیرد و دیگر عنوان موصّل به ذی المقدمه را هم ندارد.

پس خلاصه بیان اول ایشان این شد که مقدمه باید فعلیت داشته باشد، چون اگر فعلیت نداشت متعلق غرض مولا واقع نمی‌شود و غرض تبعی اگر در عملی تحقق پیدا نکند، دیگر عنوان مقدمیت خودش را بالفعل ندارد و بالقوه دارد.

بیان دوم: با «بل» ترقی ذکر می‌کنند، «بل ممکن آن یقال»؛ حال باید دید بیان دوم اولاً چیست و ثانیاً بیان دوم چه ترقی نسبت به بیان اول دارد؟ آیا بل ترقی است یا معنای دیگری دارد؟

در بیان دوم ابتداءً همان مقدمه‌ای که در بیان اول گفته‌اند را دارند که ذی المقدمه و معلول، متعلق غرض اصیل مولا است. یعنی آنچه مولا دنبال آن است و غرض اصلی مولا است همین ذی المقدمه و معلول است. علت و مقدمات به تبع آن ذی المقدمه، متعلق غرض واقع می‌شوند و اگر کسی سؤال کند چرا اجزاء علت و چرا مقدمات عنوان غرض تبعی دارند؟ می‌گوییم برای اینکه این علت و مقدمات، محصّل غرض اصلی مولا است. چون خود این مقدمات، تحصیل کننده غرض اصلی مولا است.

لذا می‌گوییم خود این مقدمات بالتبع متعلق برای غرض قرار می‌گیرند.

بعد از بیان این مقدمه در بیان دوم، چهار مطلب را در اینجا ذکر کرده‌اند.

بیان چهار مطلب در کلام محقق اصفهانی

مطلب اول: فرموده‌اند همانطور که اراده‌ای که به معلول تعلق پیدا کرده، یک اراده واقعی است ولو معلول مرکب باشد، ذی المقدمه چه بسیط باشد یا دارای اجزایی است و مرکب، به ذی المقدمه و معلول یک اراده تعلق پیدا می‌کند، ولو اینکه واقعا و خارجا ذی المقدمه مرکب باشد.

همانطور که اراده‌ی متعلق به ذی المقدمه یک اراده واحد است، اراده‌ی متعلق به مقدمات هم واحد است. اگر مقدمات مرکب و متعدد باشد، اراده‌ای که به این مقدمات تعلق پیدا می‌کند یک اراده است.

این یک مطلب که طبق این مطلب ولو ذی المقدمه‌ای دارای ده مقدمه هم باشد، اینجا نمی‌گوییم این ده مقدمه، ده اراده غیری به آن تعلق پیدا کرده و ده وجوب غیری دارد.

شاید تا قبل از فرمایش مرحوم اصفهانی در ذهن شما هم این بوده وقتی می‌گوییم اگر ذی المقدمه واجب شد، ملازمه وجود دارد و باید مقدمه واجب شود. یک مقدمه، وجوب غیری دارد، مقدمه دوم وجوب غیری دوم دارد و مستقل، مقدمه سوم وجوب غیری سوم دارد. اما ایشان می‌فرمایند نه، چون اراده‌ی متعلق به مقدمات، ناشی از اراده متعلق به ذی المقدمه است، و اراده متعلق به ذی المقدمه ولو مرکب هم باشد، اراده‌ای واحد است، پس اراده متعلق به مقدمات هم یک اراده است و یک وجوب غیری بیشتر نداریم ولو مقدمات متعدد باشد.

مطلب دوم: اگر کسی سؤال کند منشأ وحدت اراده در ذی المقدمه چیست؟ چرا ولو اینکه ذی المقدمه مرکب باشد اراده متعلق به آن یکی است؟

می‌گوییم منشأ آن؛ وحدت غرض است، چون یک غرض بیشتر نیست، منشأ اراده واحده هم وحدت غرض است. گفته‌اند همان‌طور که در ذی المقدمه، منشأ وحدت اراده وحدت غرض است، همین‌طور در مقدمه هم تمام مقدمات یک غرض واحد دارند.

منشأ اینکه اراده‌ی متعلق به مقدمات هم اراده‌ی واحده است، این است که یک غرض بیشتر اینجا وجود ندارد و آن غرض؛ وصول به ذی المقدمه است.

تمام این مقدمات ولو مثلاً صد مقدمه داشته باشد، یک ذی المقدمه‌ای تمام اینها به دنبال یک غرض هستند و آن غرض عبارت از وصول به ذی المقدمه است.

پس در مطلب دوم هم بیان شد غرض در مقدمات متعدده متعدد نیست و یکی است و آن هم عبارت از وصول به ذی المقدمه است.

مطلب سوم: همانطور که ذی المقدمه مرکب و دارای اجزاء باشد، اگر بعضی از اجزاء ذی المقدمه را اتیان کردید، مثبت اراده متعلق به مقدمه نیست، که ایشان از این اراده تعبیر می‌کنند به اراده نفسی. ذی المقدمه چون وجوب نفسی دارد، اراده متعلق به آن هم نفسی است. اگر از نه جزء نماز، پنج یا شش جزء آن را خواندید، می‌فرمایند آوردن بعضی از اجزاء دون بعض الآخر، این‌طور نیست که آن اراده را اسقاط کند. هر یک از این اجزاء، اقتضائاتی دارند، لذا هر جزئی که آورده می‌شوند، مسقط آن اقتضای متناسب با آن جزء است. اما اراده‌ای که به مجموع و کل تعلق پیدا کرده، ساقط نمی‌شود مگر اینکه جزء آخر آورده شود. مادامی که مجموع اجزاء آورده نشود، اراده نفسی متعلق به ذی المقدمه ساقط نمی‌شود.

همین مطلب در باب مقدمه هم وجود دارد؛ در باب مقدمه گفتیم یک اراده به تمام مقدمات تعلق پیدا می‌کند، اگر ذی المقدمه‌ای دارای پنج مقدمه باشد، اگر چهار مقدمه را آوردید و دیگری را نیاوردید، آن اراده‌ی غیری و تبعی که متعلق به این مقدمات است ساقط نمی‌شود. زمانی ساقط می‌شود که تمام اجزاء مقدمه را اتیان کنیم و تمام مقدمات را در عالم خارج بیاوریم.

در همین مطلب سوّم می‌فرمایند اگر ذی المقدمه‌ای دارای پنج مقدمه بود و پنج مقدمه را آوردیم، ملازم با این است که ذی المقدمه در عالم خارج حاصل شود. ذی المقدمه‌ای شرط، مقتضی، معد و طلب دارد و فرضاً تمام آنها را آوردیم و راهی را طی کردیم که اراده غیرى متعلق به مقدمات ساقط شود، این امکان ندارد مگر اینکه بگوییم در عالم خارج ملازم با حصول ذی المقدمه است.

مطلب چهارم: اجزاء معلول واقعا متصف به معلولیت نمی‌شود، مگر اینکه تمام معلول را اتیان کنیم. همانطور که در باب معلول، اجزاء متصف نمی‌شود به معلولیت إلا بعد از اینکه تمام اجزاء را در عالم خارج اتیان کنیم، اجزاء علت هم همین‌طور است. علت همان مقدمات است. اجزاء علت هم به وصف مطلوبیت و مقدمیت واقع نمی‌شود، إلا اینکه تمام اجزاء علت و مقدمه را اتیان کنیم.

مرحوم اصفهانی تا اینجا در این بیان دوّم، کاری که انجام دادند این بود که گفتند اراده‌ی متعلق به مقدمات یکی است، غرض یکی است و آن هم وصول به ذی المقدمه است و این اراده ساقط نمی‌شود مگر اینکه تمام اجزاء و مقدمات آورده شود.

ما می‌دانیم خارجا اگر تمام اجزاء آورده شود، ملازم با حصول ذی المقدمه در عالم خارج است. بعد اشکالی را به خودشان وارد کرده‌اند و آن را جواب داده‌اند.

اشکال بر کلام محقق اصفهانی

مستشکل می‌گوید این بیان شما که می‌گویید اگر مقدمات آورده شود، ذی المقدمه هم حاصل است، در فرضی برای ما قابل قبول است که بگوییم یکی از اجزاء، علت و یکی از مقدمات، اراده به ذی المقدمه است. چرا؟ برای اینکه خارجا می‌دانیم اگر انسان تمام مقدمات را بیاورد، اما اراده ذی المقدمه را نداشته باشد، ذی المقدمه حاصل نمی‌شود.

در نتیجه این فرمایش شما که می‌خواهید مقدمه موصله را تصحیح کنید و روی صناعت علمی پیاده کنید، در صورتی درست است که بگوییم یکی از مقدمات یا یکی از اجزاء علت، اراده‌ی به ذی المقدمه است. بگوییم نماز دارای چند مقدمه است؛ وضو، لباس، مکان و... و یکی از مقدمات نماز هم اراده‌ی نماز است. اراده‌ی به مقدمه را بعنوان یکی از اجزاء علت قرار دهیم.

در حالی که مستشکل می‌گوید معقول نیست اراده جزء اجزاء علت قرار گیرد. برای اینکه اراده، متعلق برای وجوب غیرى قرار نمی‌گیرد. اراده، متعلق برای بعث قرار نمی‌گیرد. مولا نمی‌تواند تحریک کند و بفرماید «يجب عليك الارادة»، ولو بوجوب غیرى. مولا نمی‌تواند اراده را به وجوب غیرى متعلق برای بعث قرار دهد.

لذا اکنون که اراده نمی‌شود متعلق بعث قرار گیرد، نمی‌توانیم بگوییم یکی از اجزاء علت، اراده ذی المقدمه است. اگر نشد این حرف را بزنیم، آنگاه مقدمه موصله بهم می‌خورد، چون ممکن است تمام مقدمات را بیاورید، اما چون اراده مقدمه را ندارید، ذی المقدمه تحقق پیدا نکند.

این اشکال را به خودشان وارد کرده‌اند و جواب نسبتاً دقیقی می‌دهند.

این مطالبی که امروز عرض شد را در نهاية الدرايه ببینید. مقصود این است که با متون اصلی اصول آشنایی پیدا کنید. می‌توانستیم نظریه ایشان را نگویم و رد شویم، اما چون بیان دقیقی بود و نافع است عرض شد. مرحوم اصفهانی گاهی در تحقیقات خود کبریات را ارائه می‌دهد، که این را هم در کمتر کسی از اصولیین دیده‌ایم، یعنی ضوابطی را درک می‌کنند و یک

کبریات کلی ارائه می‌دهند. و باید روی آن بیشتر کار کرد. حالا جواب این اشکال به خودشان را فرموده‌اند، که عرض خواهیم کرد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ